

رَدَّ پَایِ وَاسُوقْتَ بَرِ جَادِهِ شِعْرَ فَارَسِی (از سبک خراسانی تا درخشش در قالب یک مکتب مستقل)

دکتر هادی خدیور^۱، شیما فرجی^۲



تاریخ دریافت: ۹۳/۱۱/۰۴

تاریخ پذیرش: ۹۴/۰۷/۲۷

چکیده

نویسنده‌گان این مقاله نخست سعی دارند به ارائه‌ی تعریف دقیقی از واسوخت، انواع و اهداف آن پردازنند و مشخص کنند که شاعران از چه زمان و به چه دلیل رو به سرایش اشعار واسوختی آورده‌اند. نیز تبیین شباهت‌ها و تفاوت‌های مضامین واسوختی در سبک خراسانی و عراقی در مقایسه با مکتب واسوخت از جمله دستاوردهای این پژوهش است. واسوخت از مصادر مرکب مرخّم به معنی بیزاری و رویگردانی عاشق از معشوق می‌باشد. مضامین واسوختی از ابتداء همراستا با جریان سوخت-البته نه به فraigیری آن- بلکه همواره باشد و ضعفی متفاوت از جانب شاعران مختلفی به شعر کشیده شده که البته پرداختن به این مضمون با اعمال پاره‌ای تغییرات امروزه نیز کاربرد دارد. مضمون واسوخت در سبک خراسان از اعتدالی نسبی برخوردار است به طوری که رفتار واسوختی به یکاندازه از محب و محبوب اشعار سبک خراسانی سر می‌زند. در سبک عراقی هرچند معشوق بر مسند ناز تکیه می‌زند و عاشق بر مفرش نیاز نزول می‌کند؛ اما رگه‌هایی کمرنگ از واسوخت‌گویی در سرودهای شاعران سبک عراقی نیز به چشم می‌آید که در نوع خود جالب توجه است. گفتنی است این شیوه از واسوخت‌گویی که در سبک‌های خراسانی، آذربایجانی و عراقی بیشتر در لابه‌لای اشعار سوختی قرار می‌گرفت، با روی کار آمدن مکتب واسوخت تغییر نمود و شکلی مستقل یافت. واسوخت و سوخت هر دو از بطن وقوع گرایی زاده شدند. وقوع نیز تحت الگوی حقیقت‌سرایی و حقیقت‌انگاری شکل گرفته است.

کلیدواژه‌ها: عشق، عاشق، معشوق، وقوع، واسوخت.

۱- استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان، ایران.

۲- استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد همدان، ایران. shimafarajifar@yahoo.com

مقدمه

شعر غنایی فارسی از آغاز تا کنون همواره شاهد دو جریان به ظاهر متضاد در دل خود بوده که یکی به نام «سوخت»^[۱] با پویایی هر چه بیشتر و دیگری یعنی «واسوخت» همواره با رعایت پاره‌ای وسواها از جانب شعرای ادب پارسی انتخاب و به شعر کشیده شده است. واسوخت از مصدر مركب مُرْخَم است و به معنی بیزاری و روی‌گردانی عاشق از معشوق می‌باشد. سابقه‌ی اشعاری که در آن واژه‌ی واسوخت به صورت دقیق به معنای رویگردانی و اعراض عاشق از معشوق باشد، به قرن دهم می‌رسد و اوج به کاربردن این واژه در سبک هندی به چشم می‌آید^[۲] ولی مضمون واژه‌ی مذکور در اشعار سبک خراسانی و عراقی نیز به کارگرفته شده است.

در بررسی ساختار واژه‌ی واسوخت باید گفت: بنا به فرهنگ دهخدا پیشوند «وا» گاهی بر سر فعل می‌آید که خلاف و عکس معنی فعل را می‌رساند. به طور مثال «رفتن» و «وارفتن»، «کنش» و «واکنش» و همچنین است «سوختن» و «واسوختن».

(رزمجو، ۱۳۹۰: ۸۰)

انگیزه‌ی نگارش این مقاله، یافتن پاسخی مناسب برای این موارد است: واسوخت چیست؟ چه انواعی دارد؟ هدف از سرایش اشعار واسوختی چه بوده؟ عمر اشعار واسوختی به چه قرنی می‌رسد؟ وقوع گویی چه نقشی در شکل‌گیری واسوخت دارد؟ و اینکه جایگاه مضامین واسوختی در سبک خراسانی و عراقی چگونه می‌باشد؟ درباره‌ی تفاوت‌های این نوشتار با پژوهش‌های واسوختی قبلی، باید گفت اگرچه این موضوع مورد توجه محدود نویسنده‌گانی از جمله مرحوم گلچین معانی واقع شده و نوشتارهایی در قالب کتب و مقالات گوناگون تنظیم گردیده است؛ اما تنوع مثال‌های واسوختی از سبک خراسانی و عراقی و ذکر علت تمایل شاعران از سوخت به واسوختگویی، نیز بررسی هدف و الگوی شکل‌گیری واسوخت از عمدۀ تمایزهای

این متن با متون دیگر در این باره است.

وقوع‌گویی

از آنجا که واسوخت یکی از ابعاد وقوع‌گویی به شمار می‌رود؛ پرداختن به وقوع و کم و کیف آن در این مقاله الزامی است. وقوع‌گویی یا حاصل حقیقت‌سرایی و یا حقیقت‌انگاری (حقیقت نمایی) است. می‌توان گفت تمایل به سروden اشعار وقوعی از نخست در ذهنیت شاعران جای داشته و در آغاز، پرداختن به آن، بیشتر در خلال اشعار سوختی به چشم می‌آمده است. رودکی در یک رباعی می‌سراید:

آمد بر من که؟ یار، کی؟ وقت سحر	دادمش دو بوسه بر کجا؟ بر لبِ تر
ترسنه ز که؟ ز خصم، خصمش که؟ پدر	لب بُد؟ نه، چه بُد؟ عقیق، چون بُد؟ چوشکر
(رودکی، ۱۳۶۳: ۷۰)	

مولانا در طی غزلی خطاب به محبوب خویش می‌گوید:

بس‌تی چشم یعنی وقت خواب است	نه خواب است این حرفان را جواب است
(گلچین معانی، ۱۳۷۴: ۴-۵)	

این گونه به نظر می‌رسد که سروده‌های وقوعی بیش از اینکه حاصل انعکاس حقیقت رابطه‌ی عاشقانه‌ی شاعران باشد، بیشتر حاصل تخیل شاعرانه‌ی آن‌هاست. از این رو وقوع‌سرایی بیشتر به معنی پیشه‌گرفتن طریق و شیوه‌ای از سخن است که مخاطب به محض شنیدن، به خاطر ایجاد حس صمیمیت در سخن و بیان پاره‌ای ریزه‌کاری‌ها در روابط عشقی، آن شعر را باور می‌کند و حقیقت می‌پنداشد. البته ارائه‌ی نظر قطعی در خصوص حقیقت‌سرایی یا حقیقت‌انگاری بودن سروده‌های شاعران چندان صحیح نیست؛ مگر آنکه قضاوت ما بر پایه‌ی اطلاعات تاریخی باشد. پس در صورتی که شواهد تاریخی به کمک مخاطب می‌آمد و پرده از زندگی خصوصی و

عشقبازی‌های شاعران بر می‌داشت، آن زمان بود که می‌توانستیم به صراحة حکم کنیم یک شعر حاصل حقیقت‌سرایی است یا حقیقت‌انگاری. در اصل حقیقت‌سرایی یعنی انعکاس حقیقت رابطه‌ی عاشق و معشوق از زاویه‌ی دید عاشق و حقیقت‌انگاری یعنی انعکاس وارونه‌ی ویژگی‌های معشوق از جانب عاشق.

در کل تا انتهای قرن نهم وقوع سرایی‌های غیر مستقل و به تبع آن گرایشات سوختی و واسوختی پنهان در شعر ادامه می‌یابد تا اینکه در قرن دهم مکتب وقوع شکل می‌گیرد. در همین قرن این مکتب خود زمینه‌ساز مکتبی به نام واسوخت می‌شود. مکتب وقوع «در ربع قرن دهم شکل گرفت و در نیمه‌ی دوم همان قرن به اوج خود رسید و تقریباً تا ربع اوّل قرن یازدهم ادامه داشت». (شمیسا، ۱۳۸۲: ۲۷۰) این شیوه، چاره‌ای بود که پاره‌ای از شاعران قرن دهم برای رهایی از قید ابتدا و تکرار و برای به کار گرفتن مضمونی جدید اندیشیده بودند. ازین رو حقیقت‌گویی اماً فقط بین دو قهرمان اصلی اشعار عشقی یعنی عاشق و معشوق رواج یافت (همان) از شاعران معروف این مکتب می‌توان به میرزا شرف جهان قزوینی، شهیدی قمی، وحشی بافقی، محتمم کاشانی و... اشاره کرد. (همان: ۲۷۱)

همان طور که گفتیم، اگرچه اوج به کار گرفتن مضماین واسوختی به قرن ده و یازدهم بازمی‌گردد، اماً سروden مضماین وقوعی و واسوختی قبل از این به صورتی پراکنده در اشعار سبک خراسانی و عراقی کاربرد داشته. نیز این مضمون امروزه گاهی بنای مقصد سرایندگان به کار گرفته می‌شود.

واسوخت زیرمجموعه‌ی وقوع گرایی است و به تبعیت از وقوع گرایی می‌تواند دو جنبه‌ی حقیقت‌سرایی و حقیقت‌انگاری داشته باشد.

ارتباط وقوع و واسوخت:

آن‌چه تعیین کننده‌ی حقیقت‌سرایی یا حقیقت‌انگاری‌های عاشقانه است به نوع رابطه‌ی عاشقانه و ذهنیت عاشق نسبت به معشوق بستگی دارد. واسوختی که برآیند حقیقت‌سرایی باشد زمانی شکل می‌گیرد که عاشق در برابر معشوق احساس برتری و فضل بیشتری نماید. او در شعرش فضل و کمال خود و کاستی‌ها و معایب معشوق را برجسته می‌سازد. در اصل اگر حقیقت رابطه عکس این باشد سوخت‌سرایی شکل می‌گیرد.

درباره‌ی علت تمایل شاعران از سوخت‌سرایی به واسوختگویی باید گفت: تنها کافی است دست عاشق از شیوه‌ی سوخت به دامن وصال معشوق نرسد؛ که در این صورت شاعر به واسوخت روی می‌آورد.

این مبرهن است که قضاوت شاعر عاشق از معشوق، اعتدال یک فرد بی‌طرف را نخواهد داشت. نیز هر چه شراره‌های آتش عشق بیشتر در وجود شاعر شعله بکشد، محاسن معشوق را پر رنگتر جلوه می‌دهد. برای مثال چشم بی‌فروغ معشوق، دیده‌ی شهلا می‌شود؛ قامتش رعنا می‌گردد و در کل همه‌ی معایب او در نظرش به هنر و فضل بدل می‌شود؛ کما اینکه در ادبیات کهن ما معشوق همیشه به زیبایی تصاویر مینیاتوری است. در این شرایط شعری سوختی شکل می‌گیرد که برآیند حقیقت‌انگاری است. اما واسوختی که حاصل حقیقت‌انگاری است زمانی ایجاد می‌شود که عاشق به منظور تلنگر به وجودان معشوق به انعکاس وارونه و منفی برخی از ویژگی‌های معشوق بپردازد. در این صورت عاشق برای برجسته ساختن سوخت‌سرایی‌هاش در نظر معشوق واسوخت‌گویی می‌کند. اما لطف و زیبایی معنوی واسوختی که حاصل حقیقت‌انگاری باشد در مقایسه با واسوختی که برآیند حقیقت‌گویی است چشمگیرتر می‌نماید.

گونه‌های واسوخت

اشعار و اسوختی به دو دسته تقسیم می شوند:

۱-اشعارگذار (از سوخت به واسوخت) ۲- واسوخت تمام عیار: که این گونه از
واسوخت خود دو نوع دارد (الف) شعر اعراضی در جهت عشق متعالی ب) شعر نفرت.
همان گونه که از اسم اشعار گذار بر می آید این سرودها نشان دهنده گذرن شاعر
از سوخت به واسوخت سرایی است. در این مرحله عاشق به آخرین حربه و حیله اش
دست می یازد و آن رام کردن دل معشوق با توسل به اعراض از او است. در این گونه
اشعار اگر چه سخن از ترک معشوق و گله گذاری از اوست اما عاشق به هیچ وجه از
ته دل، دوستدار اعراض و دوری از معشوق نیست و اگر در این مرحله، معشوق تغییر
مسیر بدهد و ترک جفاهای گذشته کند، عاشق به طور حتم از واسوخت، برگشته و
روی به طریق سوخت سرایی می آورد. نوع غالب اشعار واسوختی از آغاز تا قرن ده و
یازدهم از نوع شعر گذار (از سوخت به واسوخت) است.

چهار شاخصه‌ی اصلی، اشعار مرحله‌ی گذار (از سوخت به واسوخت) در موارد

زیر خلاصه می شود:

- عاشق ب ک دههای پیش، خود افسوس، می خورد و به این طبق خدمات خود

را به یاد معمشوق جفایشہ می آورد. یہ ای مثال:

که بیوسته نامه، بانی نماید

چہارمہ بانی نمایم کسی را

(ف خ سسستانی، ۱۳۴۹: ۴۳۵)

۲- شاعر در شعر خطاهای معمشون را به باد او مه آورد:

کو دکی خُد نہ تھے کہ ندانہ بد و نک

مک: ای، ۵۰ سنت به ما بد نته اون که د حن:

نماز رسیده ندان که نباشد شبین؟

وَالْمُؤْمِنُونَ هُمُ الْأَوَّلُونَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا يَعْمَلُونَ

(۲۸۶)

۳- عاشق تهدید به رفتن می‌کند و به این طریق معشوق را انذار می‌دهد:

ترا دل دادم ای دلبر، شب خوش باد من رفتم

تو دانی با دل غم‌خور، شب خوش باد من رفتم

(سنایی غزنوی، ۱۳۸۵: ۹۲۵)

۴- عاشق در شعر به صورتی پنهانی معشوق را به جانب خود می‌خواند و به اصطلاح تبشير می‌دهد. ممکن است شرط آن، برگشتن معشوق از خطاهای گذشته و طریق وفا در پیش گرفتن اوست:

نکشم ناز ترا و ندهم دل به تو هم تا مرا دوستی و مهر تو پیدا نشود

(منوچهری، ۱۳۵۶: ۱۱)

اما آنجا که شاعر از صمیم دل سخن از اعراض می‌گوید، واسوخت تمام عیار شکل می‌گیرد. بیشتر اشعار معاصر که از ذهنیت شعر کلاسیک دور شده‌اند، دارندۀ چنین ویژگی‌ای هستند. ما اشعار دسته‌ی اول را با عنوان «شعر اعراض در جهت عشق متعالی» و دومی را به اسم «شعر نفرت» نام نهاده‌ایم.

اشعاری که با اندیشه‌ی اعراض در جهت عشق متعالی سروده می‌شود، متن‌بمن رشد و تکامل اندیشه‌ی سرایندگان آن در حوزه‌ی رسیدن به عشقِ همگون و درک رابطه‌ای بی‌واسطه [۳] با عشق است؛ در حالی که شعر نفرت تنها از روی هوس‌جویی و لج‌بازی یا تسلّا دادن خود در برابر جفایشگی معشوق از جانب مدعی عشق سروده می‌شود. نیز هدف از این نوع شعر دلخون کردن معشوق است.

واسوخت در سبک خراسانی

شاعرانی چون فرنخی سیستانی و منوچهری دامغانی به عنوان نمایندگان سبک خراسانی در این پژوهش، به هنگام توصیف رابطه‌ی عاشق و معشوق در اشعارشان،

قائل به برقراری تعادل و برابری رفتار بین مُحبّ و محبوب هستند. به عبارتی در غالب اشعار عاشقانه‌ی آن‌ها اگر سخن از خیانت و بی‌وفایی باشد، هردو طرف این رابطه در آن سهیم‌اند؛ همان‌طور که وفاداری نیز از هر دو جانب رابطه‌ی عاشقانه سرزنشگی است.

سبک خراسانی نیز از لحاظ پرداختن به مضامین سوختی دارای اعتدال و مضامین سروده‌ها بیشتر در درجات پایین سوز و گداز است.^[۴] ولی در برخی از اشعار سبک مذکور گاهی این اعتدال به هم می‌خورد.^[۵]

به تبعیت از مضامین سوختی، مضامین واسوختی سبک خراسانی نیز از تعادل برخوردار است و همان‌گونه که عمل اعراض از معشوق سر می‌زند- و البته غیر عادی هم نیست- در پاره‌ای موارد در سبک خراسانی از جانب عاشق صورت می‌پذیرد. البته میزان واسوخت در شعر سبک خراسانی به نسبت مکتب واسوخت محدود و کمنگ بوده و واسوخت در شعر شاعران این سبک از نوع شعر گذار از سوخت به واسوخت است و آنان به کمک حربه‌ی اعراض سعی در رام کردن دل توسعه معشوق خویش داشته‌اند.

اشعار زیر از دیوان‌های فرخی و منوچهری انتخاب شده که در کل در بردارنده‌ی مضامین واسوختی و از نوع اشعار گذار از سوخت به واسوخت می‌باشد.

الف) فرخی سیستانی:

مرا گر چو من دوستداری نباید

چرا مهربانی نمایم کسی را

چرا دل نهم بر دل جنگجویی

دل آن را دهم کو به دل دادن من

دلم نازک و مهربانست ورنی

مرا نیز همچون تویی کم نیاید...

که پیوسته نامهربانی نماید

که دل زو همه رنج و درد آزماید

برافروزد و شادمانی فرازید

درین کار گفتار چندین چه باید

(فرخی سیستانی، ۱۳۴۹: ۴۳۵)

ای تُرک دلغیریب، دلِ من، نگاهدار

تا کی بود بهانه و تا کی بود عتاب

هر روز نو عتابی و دیگر بهانه‌ای

جز ناز و جز عتاب چه داری دگر بیار

این عشق نیست، جانا جنگست و کارزار

ناخوش بود عتاب زمانی فروگذار...

(همان: ۱۹۱)

ای پسر جنگ بنه، بوسه بیار

تو چو من یار نیابی به جهان

این همه جنگ و درشتی به چه کار؟...

من چو تو یابم هر روز هزار

(همو، ۱۳۷۱: ۱۸۵)

ب) منوچهری دامغانی

صنما بی تو دلم هیچ شکیبا نشود

یکدل و یکتا خواهم که بُوی جمله مرا

ناز چندان کن بر من که کنی صحبت من

نکشم ناز تو را و ندhem دل به تو هم

و گر امروز شکیبا شد فردا نشود

و آنکه او چون تو بود یکدل و یکتا نشود...

تا مگر صحبت دیرینه معادا نشود

تا مرا دوستی و مهر تو پیدا نشود...

(منوچهری ۱۳۵۶: ۱۱)

ای یار دلربای، هلا خیز و می‌بیار

با من چنان بزی که همی زیستی چو پار

تازین سپس همی گه و بی گاه خوش زیم

می ده مرا و گیر یکی تنگ در کنار

این نازبی کرانث توبرگیراز میان

دانی به هیچ حال زیون کسی نیم

(همان: ۲۱۰)

ای با عدوی ما گذرنده ز کوی ما

اکنون یکی به کام دل خویش یافته

ای ماهروی شرم نداری ز روی ما؟...

چندین به خیر خیر چه گردی به کوی ما؟

(همان: ۲۱۴)

صنما! گرد سرم چند همی گردانی

یا بکن آنچه شب و روز همی وعده دهی

بی وفایی کنی و نادان سازی تن خویش

از تو ما رانه کنار و نه پیام و نه سلام

زشتی از روی نکو زشت بُود گر، دانی
 يا مکن وعده هر آن چیز که آن نتوانی...
 نیستی ای بت یکباره بدین نادانی...
 مکن ای دوست که کیفر بری و درمانی...

(همو: ۱۳۸۴: ۱۴۲)

خواهم که بدانم من، جانا که چه خوداری؟
 خدمت نکنی ما را، وز ما طلبی خدمت
 رو رو، که به یکباره چونین نتوان بودن
 يا دوستی صادق، يا دشمنی ظاهر
 تا از چه برآشوبی، يا از چه بیازاری...
 ياری نکنی ما را، وز ما نبری خواری
 لنگی نتوان بُردن، اي دوست به رهواری...
 يا يکسره پیوستن، يا يکسره بیزاری...

(همان، ص ۱۴۲)

ای ترک ترا با دل احرار چه کارست
 من پار بسی رنج و عنای تو کشیدم
 نه دل دهدم کز تو کنم روی به یکسوی
 نه این دل ما غارت ترکان تtarاست...
 امسال به هش باش که امسال نه پار است...
 نه با تو ازین بیش مرا رنج و مرارست...

(همان: ص ۱۰)

واسوخت در سبک عراقی

در بررسی رابطه‌ی عاشق و معشوق اشعار عاشقانه‌ی سبک عراقی باید گفت: از تعادلی که در سبک خراسانی در رابطه‌ی محب و محظوظ برقرار است، خبری نیست و از آنجا که در بیشتر اشعار، معشوق وجهی آسمانی دارد؛ به ناچار این رابطه از تعادل خارج می‌شود و در اصل یکی بر مفرش نیاز هبوط کرده و دیگری بر مسند رفع ناز تکیه می‌زند. به بیانی دیگر معشوق، خدایی می‌کند و عاشق، بندگی. نیز اگر تا قبل ازین معشوق سبک خراسانی دست یافتنی بود، در سبک عراقی دیریاب و نایاب می‌شود و حتی امید وصالش بر اذهان، شان نزول نمی‌یابد. همین شرایط نابرابر بین عاشق و معشوق است که باعث می‌شود تا درین دوره (سبک عراقی) شاهد پُرسوز و گدازترین اشعار سوختی باشیم. [۶]

زیبایی روح بشر به وجود پیچیدگی‌هایی است که در آن نهفته است. این پیچیدگی بیش از همه در اشعار شاعران سوخت‌سرای سبک عراقی نمایان است. شاعران این سبک بیشتر در میانه‌ی سوخت‌سرایی‌ها به مضامین واسوختی اشاره داشته‌اند. شاعران سبک عراقی در واسوخت هنوز به ثبات قدم نرسیده و یا به قولی حرف آن‌ها در واسوخت‌گویی و اعراض، از صمیم دلشان بر نمی‌آید. در این نوع واسوخت عاشق به ظاهر می‌راند، اما در جای جای اشعارش به ندایی پنهانی معشوق را به جانب خود می‌خواند و تهدید معشوق از جانب عاشق بیشتر به انذاری می‌ماند که در پی اش تبیه‌ی است.

در اینجا اشعاری از سبک عراقی را نقل می‌کنیم که در آن شاعران این سبک شعری، مضمونی متوسط از واسوخت و در نمونه‌ی دوم واسوختی پرسوز و گداز را به شعر کشیده‌اند.

مشتاقی و صبوری از حد گذشت، یارا سلطان که خشم گیرد بر بندگان حضرت

گر تو شکیب داری، طاقت نماند ما را... حکم‌ش رسد ولیکن حدّی بود جفا را...
 (سعدی، ۱۳۸۳: ۴۱۸)

در ایات فوق سخن از تهدید آشکار و انذاری بارز نیست و تنها جسارت شاعر این است که بر جفا پیشگی معشوّق اعتراض ورزد و بگوید که جفایشگی هم حدّی دارد.
 رفتیم اگر ملول شدی از نشست ما
 جرمی نکرده‌ام که عقوبت کند ولیک
 فرمای خدمتی که برآید ز دست ما...
 مردم به شرع می‌نکشد تُرك مست ما
 (همان: ۴۲۹)

در این ایات نیز عاشق عزم بر ترک یار می‌کند ولی نه به خواسته‌ی خود که به اجبار!

اما در اشعار زیر عاشق آتشی را که از غم عشق به پا شده، به باد انتقاد گرفته و سعی می‌کند این آتش
 زبانه‌گرفته را به قوت سخن‌های سرد خاموش سازد:

تا کی، ای آتش سودا، به سَرَم برخیزی
 تا کی ای چشم‌های سیماب که در چشم منی
 ای غم از هم‌نفسی تو ملالم بگرفت
 تا کی، ای ناله‌ی زار، از جگرم برخیزی؟
 از غم دوست به روی چو زرم برخیزی؟
 هیچ‌چت افتاد که خدا را ز سرم برخیزی؟
 (همان: ۱۵۷۹)

همین شاعر در جایی دیگر می‌سراید:
 ای لعبِ خندان لب لعلت که مزیده است
 سعدی دَرِ بُستانِ هواي دگري زن

وی با غ لطافت به رویت که گزیده است

وین کشت رها کن که در او گله چریده است

(همان: ۴۵۲-۴۵۳)

نمونه‌هایی بیشتر از واسوخت در شعر شاعران سبک آذربایجانی و عراقي

نظمی گنجوی

سبک شعری نظامی سبک آذربایجانی است و به عبارتی سبک شعری او حد واسط سبک خراسانی و زمینه‌ساز سبک عراقي است. نظامی در منظومه‌ی لیلی و مجنون، گاهی بر خلاف روال مرسوم سوخت‌سرایی، با اعتابی مصلحتی، لیلی را مورد بازخواست قرار داده و بهتر می‌بیند که عشق سوزان مجنون را نه از راه مدارا و دم بر نیاوردن، بلکه از راه شکایت بر بی‌وفایی و یادآوری خطاهای اشتباهات لیلی به وی گوش‌زد کند. از این رو در شروع نامه‌ای بعد از یاد کرد نام خدا، خطاب به معشوق می‌گوید:

من در قدم تو می‌شوم پست

من در دستان تو نهانی

نگشاده فُقاعی از سلام

این است که عهد من شکستی

با من به زبان فریب سازی

گر عاشقی آه صادقت کو؟

تو در کمر که می‌زنی دست؟

تو در دل که می‌ستانی؟...

بر تخته‌ی یخ نوشته نام...

در عُهده‌ی دیگری نشستی...

با او به مراد، عشق بازی

با من نفس موافقست کو؟

(نظمی، ۱۳۸۴: ۵۴۸ تا ۵۵۰)

سنایی

در اشعار زیر سنایی اگر چه سخن از اعراض می‌گوید، اما با به کاربردن کلمات احترام آمیز در حق معشوق نشان می‌دهد حتی بر زبان راندن واژه‌ی رفتن برای او همراه با آهِ حرمان، لبی خشک و چشمی اشکبار است.:

ترا دل دادمای دلبر، شبت خوش باد من رفتم

اگر وصلت بگشت از من روا دارم روا دارم

میان آتش و آبم از این معنی، مرا بینی

بدان راضی شدم جانا که از حالم خبر پرسی

تو دانی با دل غمخور، شبت خوش باد من رفتم

گرفتم هجرت اندر بر، شبت خوش باد من رفتم...

لبان خشک و چشمِ تر شبت خوش باد من رفتم

ازین آخر بود کمتر؟ شبت خوش باد من رفتم

(سنایی غزنوی، ۱۳۸۵: ۹۲۵)

...داشتی در بر مرا اکنون همی بر در زدی

گر بخوانی ور برانی بر مَنَت فرمان رواست

هر شبی گویم که خون خود بربیزم در فراق

چون ز من سیر آمدی رفتم، گرانی چون کنم؟

گر بخوانی بنده باشم، ور برانی چون کنم؟

باز گویم این جهان و آن جهانی چون کنم؟

(همان: ۹۴۲)

فخر الدّین عراقی

فخر الدّین عراقی در ابیات زیر اعتراضی نرمگونه نسبت به معشوق از روزگار هجران و بی‌التفاتی‌های او دارد. یکی از زیبایی‌های معنوی غزل مذکور خطاب عاشق به معشوق است که می‌گوید: «تا کی دهی‌ای جان، دم؟» لطف این مصراع در ایهام کلمه‌ی «دم» نهفته است. دم دادن به معنی نفس کشیدن، و همچنین مترادف تعبیر خون دادن کنایه از رنج دادن است.

...تا کی بُود این محنت؟ تا چند کشم رحمت

خون جگرم خوردی، جانم به لب آوردی

مُردم ز غمت یکدم، آخر نظری فرمای

تا کی دهی، ای جان، دم، آخر نظری فرمای...

(فخر الدّین عراقی، بی‌تا: ۲۱۴)

مولانا جلال الدّین بلخی

مولانا در این شعر سراسر واسوختی، برای اعتراض به بی‌اعتنایی‌های معشوق، البته به شیوه‌ای محتاطانه و کجدار و مریز به شکایت از یار پرداخته است. او در خلال همین سخنان شِکوه آمیز است که معشوق را از عمقِ عشق بی‌شاییه‌ی خویش آگاه می‌سازد:

ای خداوند یکی یارِ جفاکارش ده

تا بداند که شب ما به چه‌سان می‌گذرد

چند روزی جهت تجربه بیمارش کن

بیرش سوی بیابان و کن او را تشنئه

گمرهش کن که ره راست نداند سوی شهر

عالم از سرکشی آن مه سرگشته شدند
 دلبری عشوهدِ سرکش خونخوارش ده
 غم عشقش ده و عشقش ده و بسیارش ده
 با طبیبی دغلی پیشه سرو کارش ده
 یک سقاپی حجری سینه سبکسارش ده
 پس قلاوز کثیر بیهده رفتارش ده
 مدتی گردش این گبد دوارش ده

(مولانا، ۱۳۸۶: ۹۵۰)

اوحدی مراغه‌ای

اوحدی شاعر قرن ۷ و اوایل قرن ۸ منطق‌العشاق یا ده نامه را به تبعیت از روش خاص عراقی در ده نامه‌گویی می‌سراید. وی در نامه‌ی هفتم از زبان عاشق می‌سراید:

چونزدیک خودم روزی نخوانی
 برآوردم ز پای این خار و رستم
 بسا دردی که از دوری کشیدم
 شبت خوش باد! من رفتم، تو دانی
 بیفکنندم ز دوش این بار و رستم
 بسانجی که از هجر تو دیدم!

(آریان سرشت، ۱۳۹۰: ۱۷۰-۱۷۱)

امیر خسرو دهلوی

وی به تقلید از نظامی در خسرو و شیرین منظومه‌ای به نام شیرین و خسرو می‌سراید و در طی یکی از نامه‌ها از زبان خسرو به توصیف احوال هجران پرداخته و

آن را عتاب‌نامه می‌خواند. شاعر در قسمتی خطاب به معشوق چنین می‌سراید:

...به صد رغبت شدی با او یگانه

اگر با جز منی راضیست رایت

مرا هم خود برون کردی ز خانه

رضا دادیم ما هم با رضایت

(همان: ۱۷۴)

در مصراج آخر از بیت فوق، حُسْنِ انتخاب در کاربرد ابهام برانگیز واژه‌ی «رضایت» به زیبایی انعکاس‌دهنده‌ی نوعی قهر و موضع‌گیری عاشق نسبت به معشوق است.

حافظ

حافظ نیز به شیوه‌ی سایر شعرای پیش از خود اگر شعر واسوختی می‌گفت، آن را بیشتر در میانه‌ی اشعار سوختی اش مخفی می‌ساخت:

با چشم پر نیرنگ او حافظ مکن آهنگ او

کاین طره‌ی شبرنگ او بسیار طرّاری کند

(حافظ: ۱۹۱)

صبحدم مرغ چمن با گل نوخاسته گفت:

گل بخندید که از راست نرنجیم ولی

ناز کم کن که درین باغ بسی چون تو شکفت

هیچ عاشق سخن تلخ به معشوق نگفت...

(همان: ۸۱)

البته حافظ در طی یک غزل شیوه‌ی مرسوم در ادای واسوخت را می‌شکند و نه در یک یا دو بیت، که در بیشتر ابیات غزل زیر، واسوخت‌گویی می‌کند. واسوخت این

شعر از نوع گذار از سوخت به واسوخت بوده؛ متنهای سخنان و اسوختی در آن به نسبت اشعار و اسوختی مکتب قرن دهم شدّت کمتری دارد. در طی این غزل شاعر معشوقش را یاری دلنواز خوانده و بهتر می‌بیند که شکایت خود را با شُکر و سپاس درآمیزد؛ تا شاید به نیروی چنین سخنی دل معشوق را نرم ساخته و او را متوجه بی‌مهری‌هایش نماید. زیبایی معنوی این غزل در بیتی به چشم می‌آید که عاشق با وجود همه‌ی نامرادی‌ها، نه تنها از عشقِ محبوش بری نمی‌شود که حتّی جور دوست را به رعایت مدعی ترجیع می‌دهد:

زان یار دلنوازم شکریست با شکایت
بی‌مزد بود و مُنت هر خدمتی که کردم
رندان تشنه لب را آبی نمی‌دهد کس
در زلف چون کمندش‌ای دل مپیچ کانجا
چشمت به غمزه‌ماراخون خورد و می‌پستدی
از هر طرف که رفتم جز و حشتم نیفرزود
هر چند بردی آبم روی از درت نتابم
گر نکته‌دان عشقی، بشنو تو این حکایت
یا رب مباد کس را مخدوم بی‌عنایت
گویی ولی شناسان رفتند از این ولايت
سرها بریده بینی بی‌جرم و بی‌جنایت
جانا روا نباشد خون‌ریز را حمایت...
زنها از این بیابان وین راه بی‌نهایت...
جور از حبیب خوشتراز کز مدعی رعایت...

واسوخت‌گویی در شاعران مکتب واسوخت

در قرن دهم در کنار جریان کمرنگ شده‌ی سوخت که افرادی چون بابا فغانی شیرازی دنبال‌کنندگانش بودند، مکتب واسوخت شکل می‌گیرد و اگر چه تا این زمان لایه‌های کمرنگ اندیشه‌های واسوختی در پس زمینه‌ی شعری شاعران پیش از قرن دهم وجود داشت، ولی پرداختن به مضمون واسوخت تا قبل از این همچون نسیمی ملایم بود که هیچ‌گاه به وزندگی طوفان واسوختی قرن دهم نرسید.

در همین قرن، وحشی بافقی اندیشه‌ی محوری اشعار خود را در جلوه دادن به مضامین واسوختی قرار می‌دهد.

علاوه بر وحشی بافقی افرادی چون حسابی نظری، ذوقی تونی، ذهنی کاشانی، شجاع کاشانی، صافی بمی، صرفی ساوجی، ضمیری اصفهانی، ظهوری ترشیذی، قسمتی استر آبادی، میلی هروی، نقی کمره‌ای، ولی دشت بیاضی و همدمی مشهدی در جریان مکتب واسوخت قرن دهم به طبع آزمایی پرداخته، شعر واسوختی بگویند.

(گلچین معانی، ۱۳۵۰: ۱۰-۱۲)

نمونه‌هایی از اشعار واسوختی شاعران مکتب واسوخت

الف) وحشی بافقی

وحشی در سروden اشعار واسوختی دنباله رو شاعران سبک‌های پیشین به خصوص پیرو شاعران واسوخت‌گوی سبک عراقی بوده. شعر گذار(از سوخت به واسوخت) نوعی غالب در سرایش اشعار واسوختی او است.

دل و طبع خویش را گو که شوند نرمخوت

گله گر کنم ز خویت به جز این قدر نباشد

همه رنگ حیله بینم پس پرده‌ی فریبت

تونه صید این شکاری، پی صید دیگری رو
 که دلم بهانه جو شد من از او بهانه جو تر...
 که شوند اگر تو خواهی قدری از این نکوتر
 بروای دورو که هستی ز گل دو رو دو رو تر
 که عقاب دیگر آمد به شکار این کوتور...
 (وحشی بافقی، ۱۳۸۴: ۲۲۳)

ترک ما کردی برو هم صحبت اغیار باش
 آن که ما را هیچ برخورداری از وصلش نبود
 یار ما چون نیستی با هر که خواهی یار باش...
 از نهالِ وصلِ او گو غیر برخوردار باش
 (همان: ۲۴۰)

زکوی آن پری دیوانه رفتم
 نکو کردم خردمندانه رفتم...
 (همان: ۲۸۸)

به سوی مُلک عدم گر چه از جفای تو رفتم
 اگر به لطف بگویی که بازگرد بیایم
 (همان: ۳۰۳)

دل پر حسرت از تو برگردیدم و رفتم
 چو دیدم خوار خود را از در آن بی وفا رفتم
 من اگر این بار رفتم، رفتم آزارم مکن
 نشد پابوس روزی آستان بوسیدم و رفتم
 رسد روزی که قدر من بداند حالیا رفتم
 (همان: ۳۲۰)

این تغافل‌های بیش از پیش در کارم مکن

(همان: ۳۲۶)

عشق می‌فرمایید مستغنى از دیدار باش

شوق می‌گوید که آسان نیست بی او زیستن

وصل خواری بردهای طایر بستان پرست

وصل اگر این است و ذوقش این‌که من دریافتم

صبر خواهم کرد وحشی از غم نادیدینش

چندگه با یار بودی، چندگه بی یار باش

صبر می‌گوید که باکی نیست گو دشوار باش

گلستان خواهی قفس مستغنى از گلزار باش

گر ز حرمانت بسوذ هجر، منتدار باش

من چو خواهم مرد گو از حسرت دیدار باش

(همان: ۲۸۷-۲۸۸)

در غزل فوق به خوبی مشهود است که هم‌سویی و ملازم شدن عشق و ندای احساسِ شاعر با عقل وی باعث خلق این شعر واسوختی گردیده است. این قبیل اشعار اغلب یک مصلحت و چاره‌اندیشی رندانه است و به منظور رام کردن دل توشن معشوق از جانب عاشق سروده شده. زیرا شاعر به خوبی واقف است که:

کمینه‌خاصیّت عشق جذبه‌ای است که کس را

ز هر دری که برانند بیش، بیشتر آید

(همان: ۲۷۷)

ب) نقی کمره‌ای

اشعار واسوختی کمره‌ای در مقایسه با اشعار واسوختی وحشی بیشتر به واسوخت

تمام عیار نزدیک است در حالی که وحشی شاعر شعر گذار از سوخت به واسوخت است. الفاظ اعراضی که این دو شاعر در اشعار به کار می‌برند از لحاظ معنوی با هم متفاوت است. به طور مثال لفظ «برو» در شعر کمره‌ای وقتی از جانب عاشق ادا می‌شود، دیگر پیام آور عشق نهان و تمایل واقعی شاعر به برگشت معشوق نیست. در حالی که به صورت کامل عکس این مفهوم در اعراض وحشی نسبت به معشوق نهفته است. کمره‌ای می‌سراید:

گذشت آن که پریشانی دل و جان بود
مرا ز هجر متربان کنون، گذشت آن روز
نماند حسن تو معلوم کس ازان که نماند
برو برو که نماندهست رو به آبادی
نقی تو زود به واسوختن گراییدی
اگر ز باد صبا کاکلت پریشان بود...
که آن‌چه سخت تر از مرگ بود هجران بود
عداوتی که میان من و رقیبان بود
ز دست جور تو آن مملکت که ویران بود
و گرنه او ز ستم‌های خود پشیمان بود

(گلچین معانی، ۱۳۷۴: ص ۷۸۶)

من ز تقریبی از آن کو پای در گل داشت
خوشخرام دیگر آنجا گاهگاهی می‌گذشت
من که پیشتر می‌زدم فریاد می‌رفتم ز خویش
از خدنگ غمزه‌ی شوخ دگر بود اینکه من
راست گوییم، عشق دلدار دگر دارم نقی

کافرم یک ذرَه گُر مهر تو در دل داشتم

زان سبب عمری سر کوی تو منزل داشتم

صورت دلدار دیگر در مقابل داشتم

پیش چشمِت حالِ منِغ نیم بسمل داشتم

عاقبت اظهار کردم آنچه در دل داشتم

(همو، ۱۳۵۰: ص ۱۱)

نتیجه:

خلاصه‌ی سخن اینکه واسوخت به معنی اعراض و دوری عاشق از معشوق بوده و از دل وقوع بیرون آمده است. در ادبیات عاشقانه‌ی ما سوخت و واسوخت دو جریان مهم تلقی می‌شوند که از بطن وقوع زاده شده‌اند. سوخت و واسوخت تحت الگوی حقیقت‌سرایی و حقیقت‌انگاری شکل می‌گیرند. البته تشخیص حقیقت‌سرایی یا حقیقت‌انگاری بودن اشعار نیازمند داشتن اطلاعات تاریخی دقیق از زوایای زندگی عاشقانه‌ی شاعران است.

واسوختی که در شعر سبک خراسانی مشاهده می‌شود، به گونه‌ای مخفی‌تر در شعر سبک عراقی دنبال می‌شود. سرانجام این مضمون شعری مورد توجه برخی شاعران قرن دهم قرار گرفته؛ به طوری که در همین قرن، وحشی بافقی اندیشه‌ی محوری اشعارش را در جلوه دادن به مضامین واسوختی قرار می‌دهد. شعر گذار از سوخت به واسوخت نوع چیره‌ی اشعار واسوختی است که شاعران در سبک‌های خراسانی، آذربایجانی، عراقی و مكتب واسوخت به آن پرداخته‌اند. علاوه بر این، اشعار واسوختی در سبک‌های خراسانی، آذربایجانی و عراقی اکثراً به صورتی محدود و در لابه‌لای اشعار سوختی می‌آمد که با روی کار آمدن مكتب واسوخت بسامد گرفت و محدوده‌ی

پرداختن به آن از یک یا دو بیت به بیشتر ابیات یک شعر تسری یافت.

هدف عموم شاعران از سروden این مضمون شعری از ابتدا تا قرن ده و یازدهم رام کردن دل تومن معشوق بوده که این به صورت کامل هم جهت با هدف شاعر در خلق اشعار سوختی است. زیرا همان طور که در اشعار سوختی، شاعر از روی عشق به سخن‌سرایی می‌پردازد؛ در واسوختی که از نوع گذار از سوخت به واسوخت است، احساسی مبنی بر عشق در شاعر حکم فرماست. ولی در اصل رنجش شاعر از معشوق، وی را برابر آن می‌دارد تا به لحن واسوخت از یار گله و شکایت و حتی اعراضی مصلحتی کند. شاعر واسوخت‌گو به خوبی براین امر واقفنده است که:

کمینه‌خاصیت عشق جذبه‌ایست که کس را

ز هر دری که برانند بیش، بیشتر آید

(همان: ۲۷۷)

پس گاهی بیش می‌آید که معشوق را برخلاف آیین مرسوم می‌رانند و متمایل به واسوخت می‌شوند.
وحشی می‌سراید:

نه احتراز از آن جانب است همواره

گهی ز جانب وحشی هم احترازی هست

(همان: ۲۰۱)

اما در دوره‌های بعدی این هدف در سرایش مضامین واسوختی به نسبت تغییر کرده و شاعران قصد دیگری از واسوخت‌سرایی در پی می‌گیرند که این موضوع در مقاله‌ای دیگر قابل تحلیل و بررسی است.

پی نوشت‌ها

۱. شعر سوختی، شعری است که شاعران در آن به طریق مهر گام نهاده و به هیچ قیمتی حاضر نیستند به معشوق از گل نازک‌تر بگویند و اگرچه آن‌ها در آتش جفای محبوشان می‌سوزند، ولی شیرینی حاصل از سوز عشق را با چیزی در دنیا معاوضه نمی‌کنند.

۲. زود و اسوزد ز عشق آتشین رخسار گل
بلبل از اینگونه ناز باغبان خواهد کشید

(لغت نامه، ذیل واژه‌ی واسوختن)

افسرده مکن ز تاب رشکم
واسوختنم شگون ندارد

(ذوالفاری، ۱۳۶۹: ۱۸۲)

دل ز سودای سر زلف تو خواهد واسوخت
از سر مجرم این دود به در خواهد رفت

(کلیم همدانی، ۱۳۶۹: ۳۰۰)

۳. رابطه‌ی بی‌واسطه یعنی از میان برداشتن همه‌ی موانع (اعم از درونی و بیرونی) در ارتباط میان عاشق و معشوق. در چنین رابطه‌ای شاعر عاشق با عشقی همسان روبرو است و در صورت عدم همراهی معشوق در این راه، عاشق مجبور است چنین معشوقي را همچون مانعی از سر راه پیشرفت به سمت عشق متعالی بردارد. برای اطلاع بیشتر نک (هفتاد سال عاشقانه، ص ۹۲)

برای مثال شاملو در شعری به نام «بدرود» می‌سراید: دریاهای چشم تو خشکیدنی است / من چشمه‌ای زاینده می‌خواهم / ... (شاملو، ۱۳۸۵: ۲۳۱)

۴. برای انکاس این رابطه‌ی متعادل و برابر در بین عاشق و معشوق ابیاتی از فرخی سیستانی را نقل می‌کنیم.

از تو خطایی آمد از ما خطایی آمد

شاید که هر دو گشتیم اندر خط برابر

(فرخی سیستانی، ۱۳۴۹: ۱۸۷)

بر تو بَدَلْ نجوم بر من بدل نجومی

هم من وفا نمایم هم تو وفا نمایی

(همان: ۳۶۱)

۵. برای مثال فرخی در انعکاس مضمونی سوختی می‌سراشد:

برفت یار من و من نژند و شیفته‌وار

بدان مقام که با من به مِی نشست همی

به باغ رفتم با داغ و درد رفتن یار

به روزگارِ خزان و به روزگار بهار

(همو، ۱۳۸۳: ۸۵)

حافظ در شعری سوختی می‌سراشد:^۶

میان عاشق و معشوق فرق بسیار است

چو یار ناز نماید، شما نیاز کنید

(حافظ، ۱۳۷۹: ۳۳۰)

فهرست منابع

الف) کتاب‌ها

۱. بلخی، مولانا جلال الدین. ۱۳۸۶. کلیات دیوان شمس. مطابق تصحیح بدیع الزمان فروزانفر. چاپ چهارم، تهران: انتشارات صدای معاصر
۲. حافظ شیرازی، خواجه شمس الدین محمد. ۱۳۷۹. دیوان غزلیات حافظ. به کوشش خلیل خطیب رهبر، چاپ بیست و هفتم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۳. دهخدا، علی اکبر. ۱۳۷۷. لغت نامه. چاپ دوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۴. رودکی، ابو عبدالله جعفر بن محمد. ۱۳۶۳. دیوان کامل رودکی. تهران: انتشارات فخر رازی.
۵. سعدی شیرازی، مصلح بن عبدالله. ۱۳۸۳. کلیات سعدی. محمد علی فروغی، چاپ پنجم، تهران: انتشارات گیتی.
۶. سنایی، ابوالمجد بن آدم. ۱۳۸۵. دیوان سنایی غزنوی. محمد تقی مدرس رضوی، چاپ ششم، تهران: انتشارات سنایی.
۷. شمیسا، سیروس. ۱۳۸۲. سبک‌شناسی شعر. چاپ نهم، تهران: انتشارات فردوس.
۸. عراقی، ابراهیم بن بزرگمهر. بی‌تا. کلیات دیوان فخر الدین عراقی. حواشی و تعلیقات از م. درویش، تهران: سازمان انتشارات جاویدان،
۹. فرخی سیستانی، ابوالحسن علی بن جوlogue. ۱۳۴۹. دیوان حکیم فرخی سیستانی، محمد دبیر سیاقی، چاپ دوم، تهران: انتشارات زوار.
۱۰. ۱۳۷۱. دیوان فرخی. محمد دبیر سیاقی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات زوار.
۱۱. ۱۳۸۳. گزینه‌ی سخن پارسی

- فرخی سیستانی. خلیل خطیب رهبر. چاپ بیست و ششم. تهران: انتشارات مروی.
۱۲. کلیم همدانی، ابوطالب. ۱۳۶۹. دیوان ابوطالب کلیم همدانی، تصحیح و تعلیقات محمد قهرمان، چاپ اول، تهران: انتشارات آستان قدس رضوی.
۱۳. گلچین معانی، احمد. ۱۳۷۴. مکتب وقوع در شعر فارسی. تهران: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.
۱۴. منوچهری، ابوالنجم احمد بن قوص. ۱۳۵۶. دیوان منوچهری دامغانی. محمد دبیر سیاقی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات زوار.
۱۵. ۱۳۸۴. دیوان منوچهری. محمد دبیر سیاقی، چاپ پنجم، تهران: انتشارات زوار.
۱۶. نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف. ۱۳۸۴. کلیات نظامی گنجوی. تصحیح وحید دستگردی به اهتمام پرویز بابایی، جلد اول، چاپ چهارم، تهران: انتشارات نگاه.
۱۷. مختاری، محمد. ۱۳۷۸. هفتاد سال عاشقانه. تهران: تیراژه.
۱۸. وحشی بافقی، کمال الدین. ۱۳۸۴. دیوان وحشی بافقی. حسین آذران (نخعی)، چاپ نهم، تهران: انتشارات امیر کبیر.

(ب) مقالات

۱. آریان سرشت، زهرا. ۱۳۹۰. «رد پایی از مکتب واسوخت در ده نامه‌های سبک عراقی». پژوهش ادبی. شماره ۲۱. صص ۱۶۵-۱۸۲.
۲. ذوالفاری، حسن. ۱۳۶۹. «بابافغانی و مکتب وقوع». هلال. سال ششم.. شماره ۳۳. صص ۱۷۹-۱۸۷.
۳. رزمجو، توران. ۱۳۹۰. «نگاهی به مکتب واسوخت در تاریخ ادبیات ایران». کتاب

ماه ادبیات. شماره ۱۶۲. صص ۸۰-۸۴

۴. گلچین معانی، احمد. ۱۳۵۰. «واسوخت: تأثیر شعر بافقی در اردو». هلال. شماره

۱۲-۹. صص ۱۱۲